اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 خدا رحمت كند این‌ها را كه آمدند یك مقداری اندكی ما را به اعتبارها و اعتباریات و حقایق آشنا كردند اگر اینها نبودند معلوم نبود ما كجا بودیم كامپیوتر را بالای منبر می‌بردیم و مردم را با كامپیوتر ارشاد می‌فرمودیم آمدند به ما گفتند همه اینها كشك است همه اینها اعتبارات و دنیا است یك روز نشسته بودم پشت میزم در مشهد داشتم می‌نوشتم زمان مرحوم آقا بود داشتم چیز می‌نوشتم مطالعه می‌كردم چون همه مطالعاتم را روی زمین می‌كنم برای نوشتن هم روی زمین می‌نشینم از این میزهای چیز دارم كه می‌نشینم روی زمین گاهی اوقات احساس می‌كنم كه شاید برای كمرم خوب نباشد چون یك قدری خمیدگی دارد می‌آیم پشت میزآن موقع رفتم روی میز مطالعه می‌كردم و می‌نوشتم خدا رحمت كند مرحوم آقا یك مرتبه در زدند و در زدندو این بچه ها رفتند در را باز كردند و آمدند تو و اول آمدند در همان قسمت كتابخانه ما آمدند یك نگاهی كردند و خب به به و اینها كردند و یكدفعه رسیدند به این میز و گفتند كه پشت میز مطالعه می‌كنید و می‌نویسید گفتم كه بله برای خستگی هست گفتند خب اگر برای خستگی باشد اشكال ندارد و الا بركت در نشستن است این عبارت از ایشان است بركت در نشستن است این جمله را اگر ما بگوییم خیلی ها می‌خندند ای بابا این شیخها مال هزار سال پیش است میز دیگر این حرفها را ندارد بابا از این چیزها ولی آن كسی كه یك سر كی كشیده نسبت به كیفیت مسائل و مطالب و میزان اتقان و روحانیت و نورانیت آن می‌فهمد فرق بین دو نحوه تألیفی كه بالای میز و پایین میز انجام شده آن می‌تواند تشخیص بدهد شما وقتی كه روی صندلی و مبل نشستید حالت نشستنتان و حالت صحبت كردنتان با آن وقتی كه روی زمین نشستید فرق می‌كند تفاوت دارد این است عرض كردم خیلی‌ها نمی‌فهمند بابا این حرفها و این مسائل چیست ما برای آنها كه نمی‌گوییم یا آنها هم بروند امتحان كنند تجربه كنند آنها هم بالاخره مسئله این طور نیست حال و هوای نشستن بر روی میز انّی من العبید و احب جلسه العبید بعضی‌ها می‌آمدند روی سنگی می‌نشستند چیزی باشد بلند باشد با دیگران فرق داشته باشد پیغمبر می‌آمدند می‌رفتند روی زمین می‌نشستند و می‌فرمودند كه من این طور هستم آن ارتباطی كه بین انسان و بین كل نظام هست در كیفیت تعامل و كیفیت تصرفات آن اقتضا می‌كند كه انسان از آن مسیری كه این جنبه عقولیت را در او تقویت می‌كند خارج نشود بله یك وقتی شخص مریض است بله بایستی كه به طوری كه خود ایشان هم نوشتنی‌هایشان را پشت میز می‌نوشتند زیرا كه دیسك گرفته بودند یا این كه خب همین صندلی و اینها برای سالمندان كسانی كه بیماری دارند آرتروز دارند چیز دارند خب این ها بلند شدن فشار می‌آورد اینها را قبول داریم اما این كه به عنوان یك سنت می‌گذاریم كه شویم بعدا نشویم نه بابا شما كارتان را بكن راهت را برو غذای مناسب بخور نمی‌شوی و این طور هم نیست كه حالا كسی كه روی صندلی بنشیند تا آخر عمر نشود نه آنها هم این طوری نیست علی كل حال آن چه را كه انسان در این گونه تصرفات از دست می‌دهد بیش از آن مقداری است كه به دست می‌آورد و بعدهم بیان كردند و روشن كردند كه اگر می‌خواهید این است وضع اگر هم نمی‌خواهید نخواهید جور دیگر هست تضمین نیست كه حتما فرض بكنید كه حالا بخواهد چیز كند مقام عزت و رفعت او به كبریائیت و به مرتبه‌ای است كه هزار هزار ولی باید التماس كند تا این كه در آن جا سرسوزنی راه به او بدهد آن وقت حالا ما كه به اندازه بله ذره ای در این ارض و سماء به حساب نمی‌آییم برای خدا ناز می‌كنیم آن جورش را می‌خواهیم این جورش را می‌خواهیم ما دین این جوری می‌خواهیم دین آن جوری می‌خو اهیم برو پی كارت اصلا كسی به تو نگاه نمی‌كند كه حالا بگویی ما این جوری می‌خواهیم آن جوری می‌خواهیم.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

## راجع به علم عنایی حق

 صحبت در مثل افلاطونی یا مثل نوریه الهیه در این قضیه بود كه افراد و فلاسفه حكمای سابق و همین طور حتی بسیاری از متأخرین نظرشان در علم عنائی حق نظر نظر اجمال بود و آن جنبه صوریه حقایق خارجیه در واقع بین آن صورت و بین آن حقیقت افتراق قائل می‌شدند و آن حقایق و تعینات خارجی را به او اسم حقیقت و واقعیت و نفس الا مر می‌دادند و عالم شهادت و بروز و ظهور می‌دادند ولی نسبت به نفس صورت حاكی از این تعین جنبه علمی و جنبه عنائی و جنبه غیبی می‌دادند و جنبه اجمال و ابهام این تعبیری كه بین این دو نشئه یكی نشئه علمی‌و دیگری نشئه شهودی در بین فلاسفه و حكما رایج ودارج بود این مسئله را برای انسان به شبهه می‌انداخت و می‌اندازد كه پس فاصله‌ای بین این مسائل و صور علمیه و بین این حقایق خارجی وجود دارد نفس می‌آمد و برای این دو مرتبه یك دیواری و حائلی قائل بود یك طرف این دیوار فقط نقوش بودند و صور و طرف دیگر این دیوار اعیان بودند و مظاهر بعد بین این دو می‌خواست اتصال و ارتباط برقرار كند چطور این صور از عالم اعیان از عالم حقیقت علمیه تبدیل به حقیقت شهودیه و حقیقت تعینیه و تكونیه خارجیه می‌شوند لذا دیگر این جا باب این مسائل پیش می آید ربط حادث به قدیم پیش می‌آید مسئله تجرد و عدم تجرد تعینات پیش می‌آید مسئله كیفیت تصور زمان پیش می‌آید حدوث زمانی را چگونه باید تصور كرد و امثال ذلك كیفیت ربط حادث ذاتی با قدیم ذاتی این كیفیت ربط كه معركه آراء است و ان‌شاءالله در فصل خودش ما راجع به این مسئله صحبت می‌كنیم گرچه در این جا هم باید به این نكته پرداخت و مرحوم آخوند در این فصل به این قضیه نمی‌پردازند مگر در بعضی عبارات به نحو موجز در این مسئله خب اشكالاتی است كه طبعا پیش می‌آید و به نظر می‌رسد كه نتوانستند افراد و بزرگان از كیفیت تبیین و توضیح این مسئله آن طوری كه باید و شاید از عهده بربیایند و همین طور این قضیه به صورت عباراتی كه در آن یك نوع شك و تردید وجود دارد مطرح می‌شود و در كتبی كه متعهد این قضیه هستند این نكته را ما مشاهده می‌كنیم و از اختلافی كه در كیفیت تعبیر هست به عدم وضوح این مسئله در نفس خود این مولف ما پی می‌بریم آن مطلبی كه به در آن قضیه شك و شبهه‌ای وجود ندارد این است كه علی كل حال از آن جایی كه حقیقت ذات دارای اسم علیم است و مسئله علم از اسامی‌و لوازم لاینفك ذات است ذات نسبت به آثار خود قدم علمی‌دارد حالا ما كاری فعلا به آن حقایق خارجیه نداریم آن حقایق خارجیه ازلا بوده است و تحقق داشته است یا این كه نه آنها بعدا این پیدا شده بعدا این به واسطه وجود این واقعیتی به نام زمان متدرج الحصول بوده ولی نسبت به آن اصل صورت علمیه شكی نیست این كه حالا نیازی به این مسئله ندارد كه ذات نسبت به این جلسه‌ای كه ما الان در این جا در روز سه شنبه ساعت ٩ ساعت ٨ اینها در این جا حضور داریم این ذات ازلًا نسبت به تحقق خارجی این جلسه این عالمی‌بوده اگر عالم نباشد مسائلی پیش می‌آید آن وقت مسئله جنبه نیاز و احتیاج و فقر و جهل پیش می‌آید و در آن جا جنبه دیگر ورود ماهیت است در مرتبه فعلیت به استعداد است برای تبدل استعداد به فعلیت نیاز و علت است و مسائل و تبعات توالی فاسدی كه مترتب بر این مسئله خواهد شد اماء ذاتی و واجب الوجودی از بین می‌رود عرض می‌شود كه همان مبدأیت و منشأیت خلق آنها همه دستخوش بطلان قرار می‌گیرد و هلم جرا پس بنابراین در این كه این صورت این مجلس این را من دارم به این نحوه توضیح می‌دهم برای این كه همان حقیقت خارجیه را كاملا ملموس كنم این صورت این مجلس قبل از تحققش در علم عنا حق موجود است حالا ما نمی‌گوییم سابقا موجود است یا این كه نه قبل از تحقق ما به این تعبیر می‌آوریم یعنی قبل از فرض كنید كه فرض كنید كه روز سه شنبه است دیروز كه ما در این جا آمدیم ما اطلاع نداشتیم كه این هیئت تركیبی این مجلس به همین كیفیت خواهد بود یا در روز سه شنبه تغییر می‌كند آیا افراد و دوستانی در روز سه شنبه اضافه خواهند شد یا نه یا بعضی از افراد نمی‌آیند یا بعد جای آنها در این هیئت تركیبیه و وضع تغییر پیدا كرد دیرزو فرد آن جا نشسته حالا امروز این جا می‌نشیند دیروز فرض كنید كه در كنارش فلان شخص بود امروز در كنارش شخص دیگری است ما هیچ گونه اطلاعی از این هیئت تركیبیه بحث در روز سه شنبه نداشتیم ولكن در علم عنائی حق همین موقعیت و وضعیت وجود داشته است یعنی آن وجود وجود علمی‌داشته در این قضیه شكی نیست صحبت در این است كه این حضور علمی‌كی بوده این چه زمانی بوده و آیا مشمول زمان بوده یا نه اصلا مافوق زمان وقتی كه ما قائل به تجرد ذات بشویم طبعا این حقیقت ذاتیه مافوق زمان خواهد بود پس وعائی را باید در نظر بگیریم كه در آن وعاء این صور علمیه محقق بودند ولی خود آن حقیقت تعنیه و عینیه خارجیه محقق نبوده چون این حقیقت عینیه مربوط به زمان است باید زمان بر این حقایق عینیه بگذرد تا این كه صورت یك همچنین جلسه‌ای پیدا بشود دیروز ما نمی‌توانستیم جلسه روز سه شنبه را در خارج محقق كنیم چون دیروز دوشنبه بود وقتی كه دیروز دوشنبه است چطور می‌شود كه سه شنبه را در بطن دوشنبه قرار بدهید چون فرض بر این است كه دوشنبه مقدم بر سه شنبه باشد خدا هم نمی‌تواند یك همچنین كاری بكند شما وقتی كه می‌خواهید بگویید دو و بعد از دو سه یعنی دو در یك مرتبه ای است كه سه را نمی‌پذیرد و سه در مرتبه‌ای است كه دو را نمی‌پذیرد همین طور است دیگر یعنی شما اگر یك مرتبه دو تصور كنید یعنی در آن مرتبه نه یك وجود دارد و نه سه وجود دارد و وقتی مرتبه سه را تصور می‌كنید مترتب بر این است كه قبل از او دو بوده و الا شما یك دفعه فرض كنید كه دستتان را بیاورید در این جا بگویید این مرتبه سه است خب دوی آن كجاست یكش كجاست باید بگویید كه آقا تا این مرتبه را یك اعبتارا اعلام می‌كنم از این مرتبه تا این جا دو و از این جا بسیار خب در این جا شما سه مرتبه را لحاظ كردید ولی یكدفعه بگویید این سه است خب دو ست یا این كه بگویید یكدفعه این یك است دوی این را چگونه می‌شود تصور كرد یك را هم یابد در جایی بگویید كه تصور دو بشود.

 تلمیذ: این لازمه اش اصالت دادن به زمان و مكان است

 استاد: نه اصالت دادن نیست

 تلمیذ: وقتی كه متفرع باشد بر اینكه یك شئ تحققش در زمان باشد باید خود زمان قبل از این باشد تا در این ظرف تحقق پیدا كند

 استاد: نه خود زمان را یك مسئله‌ای است كه آن را ما همان طوری كه عرض كردیم حالا البته خود ایشان هم می‌آیند می‌گویند در بحث زمان و اینها می‌آید كه خود زمان و مكان این روی آن مبنای ما یك امر اعتباری است یعنی دو اعتباری است كه روی آن اعتبار ریشه‌اش یك ریشه حقیقی است منتهی حكمی‌را كه عقل بر آن اصل و بر آن مبدأ می‌كند می‌شود آن حكم می‌شود حكم اعتباری فرض كنید كه در مسئله زمان حالا مسئله مكان یك قدری باز مسئله پیچیده تر است در مسئله زمان ما چه گفتیم زمان چه حقیقتی دارد آیا زمان بهمكان ساعت و عقربه ساعت است كه به یك حركت كوآنتومی‌از این دوازده شروع می‌كند همین طور به گشتن و هیچ فاصله ای بین آنها نیست یعنی یك درجه‌ای كه می‌خواهد در همان درجه ثبوت ندارد در همان درجه حركت دارد. یعنی در نفس زمان و در هر مرتبه‌ای شما ثبات و استقرار نمی‌توانید تصور كنید استقرار متناقض با زمان است در جایی كه استقرار است مثل همین كه فرض كنید كه تعریفی كردند بعضی از متكلمین قدیم برای حركت بطئیه گفتند كه كثرت سكنات در آن حركت اصلا مفهوم و معنای سكون با حركت جور درنمی‌آورد مثل این كه فرض كنید كه شما آب قلیل و كثیر را با هم بگویید به وجود خشك بودن و جفیت در این ماء و عدم وجود آن در آب كثیر خب این اصلا چه جور با هم آب كه یك مایع سیلان و رطوبت است خب رطوبت با جفاف منافات دارد چطور می‌شود این دو تا را در كنار هم قرار داد حتی اگر یك قطره هم باشد این رطوبت بر این مانع و متناوب با خشكی است خشكی یك مفهومی‌كه طارد میعان و رطوبت است و رطوبت یك مفهومی‌است كه طارد خشكی و جفاف است و این دو در كنار هم قرار نمی‌گیرند پس بنابراین زمان عبارت است از یك حقیقت و واقعیت سیالی است كه آن واقعیت سیال وجود هر آن فرضی نه آن خارجی چون ما آن خارجی نداریم هر آن خارجی را كه شما تصور كنید آن آن خودش مشمول حركت است و هیچ گاه شما آنی را در زمان پیدا نمی‌كنید در این مدت ٢٤ ساعت كه فلان آنش ساكن باشد نه خود او هم مشمول است اگر ساكن باشد به معنای قطع این ماهیت زمانیه است قطع متأخر از متقدم این به یك نحوه مستمر كه الان وجود دارد این از كجا نشأت می‌گیرد آن چه را كه ما الان مشاهده می‌كنیم كه یك عقربه‌ای است از ساعت ١٢ حركت می‌كند و می‌آید و می‌رود و دوباره به دوازده ختم می‌شود و یك دقیقه را تشكیل می‌دهد قطعاً در ذهن ما و در نفس ما این واقعیت را به وجود می‌آورد كه یك واقعیتی هست به نام زمان كه ما این واقعیت و حقیقت را احساس می‌كنیم كه گذشت علاوه بر اصل حقایق خارجیه گذشتی هم در این جا هست یعنی هم این واقعیت وجود دارد این لیوان آبی كه در دست من است به این زمان نمی‌گویند به این می‌گویند لیوان و به آب درون آن هم می‌گویند آب هم واقعیتی را به نام لیوان و آب داریم و همین طور یك واقعیت به نام زمان داریم می‌گوییم یك دقیقه این لیوان در دست من بوده است خود لیوان در دست من یك مطلب است یك دقیقه بودنش مطلب دیگری است و این دو با همدیگر متفاوت است و لذا بر آن ما حساب می‌كنیم مسائلمان را بر آن مترتب می‌كنیم معاملاتمان را بر این قضیه ما می‌گذاریم آقا این پولی كه می‌خواهی مدت دار است یا نه می‌گوید آقا اصلًا زمان .. این حرفها اعتباری است برو پی كارت می‌گویی بابا خیلی خب می‌روم پی كارم زمان اعتباری است پول كه اعتباری نیست پول را خوردی بابا مرتیكه برمی‌داری می‌روی می‌گویی وقتی كه پول هم در بستر زمان است او هم اعتباری می‌شود پس بنابراین بكش بالا برو بابا هر چه گرفتی ولی نه موقعی كه ت و می‌گیری موقعی كه از تو می‌گیرند همه چیز حقیقت پیدا می‌كند چنان حقایقی پیدا می‌كند شد سكندر ولی وقتی كه تو از مردم می‌گیری نه هم زمانش می‌شود اعتباری هم پولش می‌شود اعتباری هر چه كه در بستر زمان است مگر نخواندید اینها را بلند شوید بروید پی كارتان دیگر این زمان یك واقعیتی است كه شما این را ادراك می‌كنید صحبت و عرض بنده این است كه در كجای این مسئله زمان نهفته است یعنی وقتی كه شما ماهیت این لیوان را نگاه می‌كنید در آن ماهیت لیوان كائوچو بودن به اضافه زمان نیست كه آن زمان را بردارید این كائوچو تبدیل به یك مایع و سیلان بشود این نیست ممكن است در این تركیباتی باشد كه بشود اگر یكی از این تركیبات را شما بگیرید این دیگر لیوان نخواهد بود این تبدیل به شیء دیگری خواهد شد ولی آیا در این لیوان هم زمان دخالت دارد مكان هم در آن هست یعنی یك وقتی كه كارخانه دارد این لیوان را می‌سازد و می‌دهد بیرون یك جزءش فرض كنید كه پلاستیك است یك جزء نمی‌دانم چیست یك جزءش از این اجزایی كه این لیوان را تشكیل دادند یكی از آنها هم یك مقداری زمان در آن قاطی كرده است این مخلوط و معجون قاطی كرده یك مقداری هم مكان قاطی كرده منتهی چشم حلال زاده می‌بیند این زمان و مكان را افراد غیر چیز نمی‌توانند این را مشاهده كنند و تصور كنند به این كیفیت خب این هم كه نیست پس بنابراین این ادراك ما از چه چیزی نشأت می‌گیرد از یك طرف می‌بینیم یك دقیقه گذشت و این گذشت را علاوه بر این كه می‌بینیم این واقعیت خارجی یك حركت است این بوده و قابل انكار نیست آن واقعیت پشت پرده كه عبارت است از گذشت از استمرار از مضی آن واقعیت را پشت این عقربه مشاهده می‌كنید و این عقربه حكایت می‌كند از آن واقعیت پشت پرده می‌گوید من الان دارم می‌چرخم به سمت فرض بكنید كه راست هم می‌چرخم فرقی نمی‌كند به سمت راست یا به سمت چپ بچرخم ما رفته بودیم یك جا اصفهان رفته بودیم دیدیم ساعتشان را برداشتند این طرفی كردند یعنی ساعت ١٢ این طرف یك است گفته است این طرف یك است این طرف دو بعد روی هر كدام اسم یك امام گذاشتند نمی‌دانم امام از دست چپ و گفتم این چیست و اینها هر كسی می‌آید باید دو ساعت توضیح بدهید كه نمی‌دانم این از چپ شروع می‌شود و به راست ختم می‌شود و نمی‌دانم فلان می‌شود گفتم برو بابا درستش كن مثل آدمیزاد مثل این اسمهایی كه درست كردند كه آدم سرسام می‌گیرد كه بفهمد این معنایش چیست این لغاطی كه من درآوری كه چرت و پرتی كه برداشتند اول باید فكر كند كله‌اش دگنه می‌شود به قول این تركها كه مفهوم این چیز اصلا چه هست كه اول برود لغتنامه را باز كند ببیند این معادل این چیست خب حالا فهمیدی من یكدفعه همین دیروز پریروز بود آقا یكی از مقالات را دو خط كه خواندم این مجله را پرتش كردم خورد به آن كتابخانه و گفتم اه صد سال نخواستم این عبارت را بخوانم آخر آدم بیكار باید بلند بشود بیاید برای این جور چیزها وقتش را تلف كند بدبخت تو كار نداری كه بلند می‌شوی كه وقت خودت و بقیه را صرف چه می‌كنی چه چرت و پرت‌هایی و یك نحوه چه كار كردن دكور دیگر همان كامپیوتر كه عرض كردم حالا این كامپیوتر این درآمده است هر كسی یك كامپیوتری بغلش گذاشته یكی نمی‌دانم فرض بكنید كه آن جوری یكی هم این جوری این هم شده این عبارت این جوری مسئله این جوری جلسه را برمی‌دارند نشست می‌گذارند مگر ساختمان است كه می‌گویید نشست می‌كند نشست باباجان جلسه عین آدمها جلسه علمی‌جلسه تحقیق جلسه فلان نمی‌دانم نشست نشست اصلا مثل این كه چهارزانو باید مستقر بشود در زمین تا آن نشست محقق بشود این ساعتی كه الان دارد می‌آید ما به آن حركتش نگاه نمی‌كنیم بلكه به آن حقیقت پشت پرده كه چه از راست این عقربه بچرخد چه از چپ بچرخد به آن نگاه می‌كنیم آن حركت آن واقعیت پشت پرده كه در هر دو حال وجود دارد آن چیست آن كه با عقربه حركت كردن از راست یا از چپ تفاوت نمی‌كند از راست حركت كردن فرق می‌كند تا از چپ از راست حركت كردن اول به این سمت می‌آید خب داری می‌بینی این تفاوت دارد با این از این طرف باشد می‌آید از این طرف ولی آن واقعیت كه در هر دو یكسان است آن چیست آن كه ما بر آن اساس مسائل خودمان را مترتب می‌كنیم چیست چه چیزی را این حركت عقربه به ما می‌نمایاند چه چیزی را برای ما ظاهر می‌كند و چه چیزی است كه نیازی به حركت عقربه نداریم برای بروزش اگر ما در این جا ساعت هم نداشتیم وقتی كه یك مدت صحبت می‌كنیم می‌گوییم آقا وقت نگذشته از كجا می‌گویید نه آقا چرا وقت گذشته زمان یك امر اعتباری است شما همین الان شروع كردید می‌گویم این همه من صحبت كردم ساعت حالا جلویمان نیست ساعت خراب است ولی بالاخره این مدتی كه این صحبت كردم این مدت این چیست این چه مسئله ای است كه نیازی به ساعت ندارد دركش نیازی به عقربه ندارد دركش عقربه از این بگردد یا از آن طرف بگردد یكسان است تفاوتی نمی‌كند اصلا عقربه از شش بردارد بگردد آن واقعیتی كه پشت این مسئله است آن چیست حالا معنای واقعیتی كه عرض می‌كنم به معنای همان ادراك حسی است نه به معنای واقعیت در قبال تعینات خارجی كه شما بگویید پس زمان را به ما نشان بده نه همان ادراك حسی است كه انسان حس می‌كند یك مطلبی را ماوراء صحبت صحبت ها همه صحبت می‌شود هم در نوار صحبت می‌شود هم در نمیدانم چیزهای دیگر صحبت می‌شود این صحبت ها همه ضبط می‌شود و همه گفته می‌شود و كسی كه یك صحبتی را می‌شنود همراه با این صحبت زمان وجود ندارد همان طوری كه عرض كردم در ماهیت این لیوان زمان نخوابیده ولی این چه مطلبی است كه وقتی شما یك صحبتی را می‌شنوید می‌گویید آوه چقدر طولش داد این آوه چقدر طولش داد چیست چیست این مسئله كه غیر از صحبت است غیر از كلمات و مفاهیم است غیر از نشستن و گوش دادن است با حركتتان وجود دارد با نشستن در منزل وجود دارد با نشستن در ماشین و گوش دادن وجود دارد با تمام اینها این آوه چقدر صحبت می‌كند این وجود دارد در حالتی كه وضعها مختلف و متفاوت می‌شود شما گاهی در حال حركت هستید گاهی در حال جلوس هستید گاهی در حال خواب هستید در مستلقیا هستید در همه اینها آن مسئله وجود دارد آن مطلب چیست این قضیه قضیه‌ای است كه به او زمان گفته می‌شود خب این از كجا پیدا شده این زمان عبارت است از كیفیت نحوه بقاء شیء و امر عینی خارجی خود آن امر عینی و تعینی و خلق خود او در ذاتش همان طوری كه عرض كردیم زمان نیست در ذاتش مكان نیست هیچ در ذاتش چیز نیست فقط خود او است عبارت است فرض كنید یك شیء در خارج این كتاب این كاغذ است و نمی‌دانم پلاستیك و نایلون و مركب و از این چیزهایی كه این كتاب را درست كرده این عبارت است از همین خود این كتاب مفهوم و محتوایش هم مشخص است این یك مسئله است این كتاب وقتی كه از چاپخانه خارج می‌شود همان لحظه اولی كه تا قبل از این كه خارج می‌شود ما هیچ حكمی‌بر آن نمی‌كنیم كاغذ است دسته كاغذ این ها همین طور كنار این جا هست هیچ حكمی‌نسبت به او نمی‌كنیم همین كه اولین مرتبه دیدیم خارج شد صفحه بندی شد جلد هم برایش گذاشتند آمد بیرون یكدفعه یك احساسی در ما پیدا می‌شود آن هیچ با كتاب همراه نیست آن احساس در ما پیدا می‌شود چه ما باشیم چه نباشیم ببینید ما آن احساس را می‌كنیم ولی آن احساس قائم به ما نیست چه ما باشیم یا ما نباشیم همراه با وجود و حدوث این كتاب حدوث به معنای ظهور خارجی همراه با این یك مسئله هم شروع می‌كند به كنتور انداختن یك دو سه چهار ما روی زمین باشیم یا نباشیم فرض كنید كه یك كسی كلید كارخانه را می‌زند و بعد هم خودش به رحمت خدا می‌رود یك مرتبه می‌بینیم صد تا از این كتاب اسفار می‌آید بیرون و بعدهم خودش می‌میرد دیگر هیچ كس روی زمین نیست كه این كتاب را بردارد این كارخانه هم خودش می‌آید اتوماتیك این صد تا كتاب را در كنار هم می‌چیند می‌دهد آن جا كسی به این دست نمی‌زند یك ساعت هم برمی‌دارند آن بالا می‌گذارند این شخص كلید را می‌زند و بعد هم فوت می‌كند الفاتحه دیگر كسی نیست یك مرتبه خدا بعد از یك مدت زنده می‌كند تا زنده می‌كند عجب من قبل از این كه بمیرم این كلید را زده بودم قضیه اصحاب كهف را ندیدید قضیه عذیر پیامبر را فَانْظُرْ إِلي طَعامِكَ وَ شَرابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انْظُرْ إِلي حِمارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انْظُرْ إِلَي الْعِظامِ كَيْفَ نُنْشِزُها ثُمَّ نَكْسُوها لَحْماً[[1]](#footnote-1) این درباره حضرت عزیر داریم كه آنها چطور احساس داشتند یا مسئله اصحاب كهف خیلی عجیب است كه آنها اصحاب كهف اتفاقا احساسشان احساس زمانی نبوده ولی آن چیزی كه در خارج بودند و بعد مشاهده كردند زمان را برای اینها مجسم كردند احساس اینها چه بود لبثنا یوماً او بعض یوم داریم دیگر درباره قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قالُوا لَبِثْنا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ[[2]](#footnote-2) آمدند این خورشید را نگاه كردند خب این خورشید كه عوض نشده بود گرچه سیصد سال گذشته بود دیدند خورشید این جا بوده حالا رفته آن جا گفتند خواب چند ساعتی خسته بودیم خوابیدیم همین فقط احساس اینها در زمان پنج ساعت بود یعنی پنج ساعت را احساس كردند بعد وقتی كه آن جناب میرزایشان آمد بیرون و رفت چیز بخرد دید ا بابا دیروز كه آمدیم این جا درست بود این جا درخت نیست اینجا باغ بود الان باغ نیست ما همین دیروز آمدیم دیگر فرار كردیم آمدیم رفتیم در غار این شروع می‌كند نفس با قرائن و شواهد و مسائلی كه می‌بیند شروع می‌كند هی این واقعیت را درك كردن این زمان را درك كردن این بقاء را احساس كردن اول خیال می‌كند این بقاء پنج ساعت بوده با دید پنج ساعت می‌آید از غار می‌آید پایین بعد می‌بیند این دیدگاهش با مشاهدش جور در نمی‌آید دیروز این جا درخت بود الان نیست دیروز این جا باغ بود الان باغ بود این جا قبرستان است من قبری ندیدم این جا سنگ قبر را نگاه می‌كند می‌بیند كه سنگ قبر تاریخ آن سیصد سال پیش است دویست سال پیش است همچنین چیزی ما ندیدیم هی شروع می‌كند با پدیده جدید خودش را وفق دادن با اطلاعاتی كه جدید است می‌رود به آدمها نگاه می‌كند می‌بیند لباسها نمی‌خورد به این لباسهایی كه دیروز فرار كردیم از آنها آمدیم قیافه‌ها یك قیافه‌های دیگر است خلاصه كار به جاهای دیگر می‌رسد كم كم كم می‌فهمد قضیه چیست حالا برمی‌گردد به آنها هر چه به آنها می‌گوید برو بابا به سرت زده آنها نمی‌توانند باور كنند آنها خودشان هم مجبورند بقیه بیایند

 پایین و با آن واقعیت خودشان تطبیق بدهند و به برسند به زمان واقعی زمان اعتباری برای آنها پنج ساعت بود ولی زمان واقعی چقدر بود سیصد سال بود به این سیصد سال برسد این سیصد سال را در خودشان هضم كنند آیا این سیصد سال بوده است و اینها اطلاع نداشتند یا نبوده اگر نبوده چطور اینها بعد این واقعیت را در خودشان احساس می‌كردند چطور می‌شد یك همچنین مسئله ای احساس بشود پس بوده پس كاری به انسان ندارد مسئله زمان ببینید ما از این جا داریم با افرادی كه مسئله را با انسان چیز می‌دادند فاصله می‌گیریم كه مسئله را یك امر اعتباری می‌دانند كه قائم به ادراك شخص است هیچ ارتباطی با این انسان ندارد این مسئله زمان ندارد چون این پنج ساعت فرض كرده در حالتی كه در خارج سیصد سال گذشته این خبر نداشته خب نداره كه نداره به خارج كاری ندارد این حركتی برای این شخص پیدا می‌شود هی او را نزدیك می‌كند به واقعیت همان طوری كه این عقربه ساعت ما را به آن واقعیت نزدیك می‌كند حالا این واقعیت خارجی چیست آیا این واقعیت خارجی به واسطه خورشید بوده یعنی خورشید چون آمده و هی آمده و هی رفته این واقعیت خارجی را درست كرده یا نه اگر خورشید هم در یك جا ساكن بود زمان نبود یعنی این سیصد سال احساس نمی‌شد خب فقط مسئله خورشید كه نیست سبز شدن درختان است خشك شدن درختان است میوه دادن است از بین رفتن است دوباره سبزی درآمدن است عوض شدن چهره‌های انسانها و حیوانات است اینها همه مسائلی است كه این مسائل یكی پس از دیگری می‌آید و هیچ ارتباطی هم به خورشید ندارد حالا در كراتی كه خورشید نیست زمان نیست در آن جا زمانی اصلا وجود ندارد شما اگر رفتید یك كره‌ای یك روزی آمد و كه علم و صنعت آمد انسان را برداشت برد فرض كنید كه در یك كره‌ای كه در آن كره خورشید وجود ندارد و در خارج از منظومه شمسی و اینها قرار دارد خورشید هم خودش مثل بقیه یك ستاره بود مثل ستاره‌هایی كه هستند و در آن جا هیچ تغییری شما احساس نمی‌كردید حالت شما در یك همچنین جا از وقتی كه وارد می‌شوید با آن سفینه تا وقتی كه یك مدت می‌گذرد یكسان است می‌گویید خسته شدم چقدر این جا ماندیم برگردیم دیگر در حالی كه نه خورشیدی هست نه ساعتی هست كه به شما نشان بدهد و نه گردشی هست به واسطه آن گردش آن احساسی كه شما دارید كه در آن احساس می‌گویید بس است دیگر آمدیم این جا را دیدیم حالا برگردیم آن بس است دیگر از كجا نشأت می‌گیرد از استمرار اعیان ثابته و استمرار تعین این خودش مولد زمان است و كاری به آن مسائل خ ارجی ندارد كاری به خورشید ندارد كاری به این چیزها ندارد به این مسائل كاری ندارد این نفس الاستمرار نفس البقاء

 تلمیذ: برای ذات حق هم می‌شود این زمان را ثابت كرد

 استاد: برای ذات حق خب باشد

 تلمیذ: یعنی خدا هم زمان است

 استاد: خود زمان زمان دهری است دیگر اول ندارد ولی زمان مترتب بر این است كه اول باشد و

 تلمیذ: یعنی خداوند هم برای خودش یك نوع احساس گذشت می‌كند

 استاد: نه چون او اول ندارد لذا احساس گذشت هم نمی‌كند ببینید ما اول فرض كردیم شما این كه در این جا هستید صبح كه از خواب بلند می‌شوید اول شما كی است وقت انتباه شماقت خواب نیست وقت انتباه شما یكدفعه یك اولی احساس می‌كنید گرچه قبلا بودید در بستر زمان ولی این بقاء را آن بقایی كه نبوده و بعد بوده را اسمش را می‌گذارید زمان خب خدا كی این طور بوده اولی ندارد لذا در آن جا ثابتات است این كه می‌گوییم در آن جا زمان نیست برای همین است برای زمان اولی فرض می‌شود الان من این كتابی را كه الان به این كیفیت بود من این كتاب را باز كردم این كه باز كردم كنتور شروع شد به انداختن یك دو سه چهار الان این كتاب را می‌بندم وقتی كه كتاب بسته شد این كنتور بست یعنی فاصله بین باز شدن و فاصله بین بسته شدن را این ضبط می‌كند اسم این را می‌گذارند زمان حالا اگر از این اول اول اصلا اولی نبوده كه این كتاب باز بشود همیشه این كتاب همین طور این بسته بوده شما كی می‌توانید برای باز شدن این وقتی را تعیین كنید این می‌شود ثابت این جا است كه مسئله بین مجردات و بین غیرمجردات خودش را نشان می‌دهد یعنی بین مدئات و مبتدئات و عالم شهادت بین عالم غیب و بین عالم ظهور اینها خودشان را می‌آیند از حیث زمان نشان می‌دهند شما نمی‌توایند یك وقتی را برای خلق جبرائیل تعیین كنید كه در یك وقت مثلا ملائكه خلق شدند عالم نفوس خلق شدند عالم عقول خلق شدند از آن وقت شروع شد به این حركت چون در هر نقطه‌ای كه شما دست بگذارید از این می‌بینید قبلش بوده قبل از این همین طور به همین كیفیت بوده ولی در مورد این اشیاء خارجی و متكونات خارجی نه این شخصی كه الان بیست سالش است با یك قامت ١٨٠ این قبلا فرض كنید كه ده سال پیش این ده سالش بود با یك قامت فرض بكنید كه یك متری و ١٢٠ سانتی این را می‌بینید دیگر این دیگر زمان نیست كه بخواهید چیز كنید این این مقدار بود الان تبدیل به این مقدار شد بدن كوچك بود و چند كیلو بود یك سال چقدر بود و بعد اصلا می‌رود فرض كنید كه در این دنیا نبود وجودش در این دنیا نبود از نظر ظاهر این كه ما می‌گوییم از نظر ظاهر نبود یعنی شما با همین دید و بصر نمی‌توایند در آن وقتی كه این طفل از شكم مادر متولد شده نمی‌توانید در همان لحظه بیست سالگی او را ببینید این می‌شود منظور زمان الان شما روز اول او را می‌بینید روز دوم كه شد روز دوم او را می‌بینید روز سوم كه شد لذا می‌گویید زمان در متكونات خارجی هست این بقاء را شما در این جا احساس می‌كنید نه در ثابتات در ثابتات اصلا بقا را احساس نمی‌كنید چون ثبوت است گذشت را احساس نمی‌كنید چون گذشت در جایی است كه ابتدایی باشد و وقتی از اول ابتدا نبوده شما چه گذشتی را احساس می‌كنید چه چیزی را احساس می‌كنید ما كه الان تاریكی و سیاهی و سفیدی را احساس می‌كنیم به خاطر چیست به خاطر این كه مفاهیم و صور متضاده خارجی را ما احساس می‌كنیم می‌گوییم الان رنگ این سنگ سفید است و سیاه نیست اگر ما از آن اول كه متولد می‌شویم ما را بگذارند در یك اتاق تمام این اتاق سنگ سفید است تمامش سنگ سفید است و همین طور در این فضا ما بیاییم بالا فرض كنید كه غذایی كه به ما می‌دهند می‌رویم بالا رشد كه می‌كنیم لباسی كه حتی مادر فرض كنید كه می‌پوشد لباس قرمز لباس سفید سیاه زرد و اینها را ما نبینیم از آن اول بچه یا یك مطلب دیگر یك عینكی از آن اول به چشم این بچه بزنند بچه بیچاره از آن اول شستشوی مغزی كه می‌خواهند بدهند همین است از اول به چشم آدم یك عینك می‌گذارند همه اشیاء و پدیده ها را انسان یكسویه می‌بیند و دیگر مخالفی برایش فرض نمی‌كند و احتمال خطا را انسان نمی‌دهد همه چیز را همه جهت می‌بیند در یك راستا می‌بیند و همه حسن را متمركز می‌كند در یك نقطه از آن اول یك عینكی چشم این بچه بگذارند مادر كه می‌آید شیرش می‌دهد سفید می‌بیند درو دیوار را سفید می‌بیند می‌آورند در ایوان می‌گذارند درختها سفید می‌بیند هر چیزی در این عالم هست سفید ببینید این بشود بیست سال حالا كه شد بیست سال این چه مفهومی‌از سیاهی دارد هیچی اصلا می‌داند سیاهی هم وجود دارد اصلا می‌فهمد قرمزی هم وجود دارد هر چیز به او بگویند بابا این همه الوان می‌گوید كو الوان اصلا الوان یعنی چه این كه حتی به او بگویند الوان هم نمی‌فهمد لون هم نمی‌فهمد چون تشخیص لون در جایی است كه این ظهور بتواند به اشكال مختلف دربیاید این حتی دستش هم خراش هم باز خون هم كه بیاید سفید می‌بینید این چطور می‌تواند لونیت اشیاء خارجی را تشخیص بدهد فقط در یك فضای بسته بیاضیت این به نحوی در آن فضا این اتحاد پیدا می‌كند و ثبت می‌شود و حكّ می‌شود كه غیر از بیاضیت و جسمیت یعنی جسم را خب احساس می‌كند كه جسم است دست می‌زند این را كه جسم است غیر از آن بیاضیت اصلا لون را نمی‌فهمد رنگ را نمی‌فهمد اصلا نمی‌فهمد كه در دنیا رنگی هست ولو سفید حتی سفید بودن را هم نمی‌فهمد چون فقط ذهنش به یك مسئله این رشد پیدا كرده و عادت كرده باید مخالف باشد آن ذات احدیتی كه ابتدا ندارد چگونه استمرار را در وجود خودش حس كند چه جوری می‌تواند حس كند چگونه می‌تواند گذشت را حس كند چگونه می‌تواند مضی را حس كند چگونه می‌تواند حوصله ام سر رفت را حس كند چگونه می‌تواند یك مقدار مسافتی را كه از جایی به جای دیگر انتقال پیدا كرده حس كند تمام اینها چیست مترتب بر متكونات خارجی است پس در ذات احدیت همان طوری كه خود ذات احدیت خود او دارای ثبات ذاتی است و زمان در او راه ندارد انتقاش صور اعیان خارجی مثل صورت این مجلس در ذات احدیت او هم مسبوق به زمان نیست یعنی وقتی كه می‌گوییم در علم عنائی حق این اشیاء وجود دارند در آن علم عنائی من این مسئله را در كیفیت علم عنائی اگر نمی‌دانم رفقا دیده باشند در این سه مقدمه بر علم در كتاب افق وحی توضیح داده‌ام و در آن جا گفتم كه چطور چه اشتباه مهمی‌این عرض می‌شود كه افرادی كه معتقد به این مطالب شدند برای ایشان پیدا شده ما كه وقتی این مطالب را می‌خواهیم بخوانیم در آن جا گفتم ما باید از صفحه اول شروع كنیم به صفحه آخر این كتاب باید برسیم تا صفحه اول را نخوانیم نمی‌توانیم او را متوجه بشویم ولی برای كسی كه این كتاب را تألیف كرده آیا برای او هم صفحه اول و آخر دارد نه دیگر همه كتاب به صورت یك واحد مجموعی در سینه‌اش است آن نسبت به همه كتاب در آن واحد اشراف دارد نه این كه دیگر صفحه اول مقدم بر صفحه دوم برای این كه بخواهد كتاب را مرور كند بگوید صبر كن من صفحه‌ها را ورق بزنم صفحه یك دو نه نیست بروم صفحه سیزده چهارده پانزده نه این جا هم نیست هفده هجده بگویم بابا چه خبر است كه باید صبر كنیم بابا هشتصد صفحه كتاب است صبر كن نیم ساعتی یكی یكی تورق كنم نه تا می‌گویند این شعر را در این جا كتاب آوردی بله آوردم صفحه ٤٣٥ این كه می‌گوید صفحه ٤٣٥ چرا این طوری است چون تمام مطالب كتاب به نحو دفعة واحده الان در نفسش است ولی برای شما بگویند كه این شعر می‌گوید كه من این كتاب را نخواندم باید از اول بسم الله شروع كنی صفحه اول لعل در صفحه دوم باشد و شما رد كرده باشید اول دوم سوم چهارم این همان چیزی است كه اینها نفهمیدند كه قرآن بر پیغمبر دفعتا نازل شد یا تدریجی این است سرش نه آن كه چرت و پرتهایی كه برداشتند گفتند پس در علم عنائی حق زمان راه ندارد وجود اشیاء و تعین خارجی اشیاء این مربوط به زمان است البته نسبت به این قضیه ما حرف داریم حالا فعلا به حكم اللهم بیر بیر یك استادی داشتیم می‌گفت صبر كنید صبر كیند این اللهم بیر بیر فعلا ما به اولین مرتبه می‌رسیم نسبت به حقایق خارجیه كاری نداریم دست نمی‌زنیم این بماند بحثش برای فردا نسبت به صور علمیه در صور علمیه زمان در علم عنائی حق راه ندارد یعنی از زمانی كه این زمان گفتند غلط است از هر موقعیتی كه ذات احدیت در آن موقعیت حضور داشته و حی بوده و وجود داشته است در همان موقعیت صورت این مجلس هم وجود داشته این طور نبوده كه در یك دهری وعائی شما فرض كنید كه ذات احدیت بوده و خالی و عاری از صور اعیان خارجی این طور نبوده در هر موقعیت و در هر وضعیتی كه ذات اقدس حق در آن وضعیت وجود داشته حضور و حی بوده حیات داشته در همان موقع نه به آن به اصطلاح صور نوریه الهیه افلاطونیه نه همین صورت خارجیه همین صورت خارجیه جزئیه

 تلمیذ: پس ما یك عالم ثابت داریم

 استاد: بیر بیر بابا این بیر بیر برای همین می‌گویم بله حالا می‌رسیم به این كه ما اصلا زمان نداریم ولی یواش یواش صبر كنید به این جا می‌رسیم فعلا این مقدار زمان را احساس بكنید كه یك واقعیت هست تا این را چگونه مطرح كردنش كار داریم تا به آن جا بخواهیم برسیم فعلا آن را می‌توانیم روی آن دست بگذاریم و نسبت به او .. حالا به اعیان خارجیه كار نداریم به صور اعیان خارجی كار داریم به آن صور چرا به نحو مثل افلاطونی باشد كه صور نوری الهی باشد یا به صورت جزئی باشد یعنی همین مجلس همین افراد همین كیفیت هیئت به اصطلاح

 تلمیذ: چرا اینجا احساس صورت است چرا خود همین واقعیت مادی آنجا نبوده

 استاد: خب نبوده دیگر

 تلمیذ: نبوده در ذات

 استاد: این اعیان خارجی كه نبوده عرض كردم از دیدگاه ما این جلسه‌ای كه در امروز روز سه شنبه ساعت یك ربع به ٩ دوباره به درس دوم نرسیدیم البته دیرشدنش تقصیر ما بود تقصیر این آقای چیز نیاندازید بیچاره ما دیر كردیم و این قدر طول كشید و این آقا هم لابد صبحانه كله پاچه خورده چانه‌اش نمی‌ایستد از این نمی‌رود سراغ بحث دوم من نخوردم كله پاچه ولی برای ما ضرر دارد البته گاهی عیب ندارد اگر كسی دعوت كند می‌خوریم البته استثناء دارد این مسئله به خود این صورت جزئیه برمی‌گردد این صورت جزئیه كه الان ما داریم دیروز بوده یا نبوده؟ نبوده در اعیان خارجی نبوده بحث ما در اعیان خارجی است بحث ما در زمان است بحث ما در ماه فرض بكنید كه جمادی الاولای سنه ١٤٣١ است بحث ما در یك همچنین وضعیت است خب این نبوده مثل بچه‌ای كه فرض كنید كه به دنیا می‌آید شما آیا بیست سالگی این را می‌بینید لعل این كه پنج سالگی این بمیرد

 تلمیذ: در علم عنائی است نه در خارج ما می‌خواهیم بگوییم این در خارج علم عنایی بوده

 استاد: خارج این وقتی خارج متكوّن است این خارج كه به اصطلاح ماده است چطور این ماده را فرض بكنید كه در آن علم عنائی كه جنبه علمیت دارد در آن جا ملاحظه می‌كنید در آن جا جنبه علمی است عینی نیست

 تلمیذ: یعنی در

 استاد: بله كل یوم هو فی شأن

 تلمیذ: در عالم ثابت كل یوم هو فی شأن نیست كه

 استاد: در آن عالم ثابتات صور است بله یعنی آن علت العلل برای این تكون در آن جا است قبول داریم ولی آن علت العلل تغییر پیدا نمی‌كند یعنی این طور نیست در آن كه حیثیت علیه یك روز باشد و یك روز نباشد اگر نباشد چه می‌شود؟ پس ذات نسبت به صورت ثانیه قبل از صورت اول جهل دارد شما باید در علم عنائی حق حقیقت صوریه جوری نقش ببندید برایش كه آن در هر حالی هیچ گونه تغییر و تحولی در آن جا وجود نداشته باشد در حالتی كه شما در این جا تغییر و تحول می‌بینید تغییر و تحول ناشی از علت است علت باید تغییر بكند تا این كه معلوم تغییر كند تغییر علت در علم عنائی حق مترتب بر استعداد فعلیت است فعلیت قبل از استعداد مقام جهل ذات نسبت به صورت است اینها را چه می‌گویید

 تلمیذ: نه این مال اینجاست ما تغییر می‌بینیم

 استاد: ا

 تلمیذ:

 استاد: حالا آنهایی كه فرمودیم باز هم بگذارید بله می‌فرماییم ولی الان امروز این طور بگذارید بفرماییم آن وقت حالا فردا این را به اصطلاح یك مقداری عمیقترش می‌كنیم این كه الان ما در آن می‌توانیم ثابت بمانیم این است همان طوری كه ذات اقدس اله حق غنی بالذات است همان طوری كه در ذات اقدس حق جهل راه ندارد همان طوری كه در ذات اقدس حق ابهام راه ندارد همان طوری كه در ذات اقدس حق فعلیت محضه است و محوضت در فعلیت است پس بنابراین مستحیل است و ممتنع است تصور برهه‌ای از برهه‌ها و دهری از دهرها و موضعی از مواضعی كه ذات حق وجود حی قائم و علیم در آن موضع و در آن موقعیت داشته باشد و عاری باشد از همین صور خارجیه یك همچنین فردی مستحیل است پس بنابراین صورت علمیه تمام اشیاء خارجی در ذات حق به بقاء ذات وجود دارد به بقاء ذات یعنی چه یعنی تا وقتی كه شما ذات را تصور می‌كنید كه بقاء داشته وجود داشته وجود خارجی داشته این صور علمیه در ذات آن وجود داشته وجود خارجی داشته نمی‌توانید یك برهه‌ای را تصور كنید كه در آن برهه ذات حق بوده و صور علمی‌نبوده بعد از آن برهه شروع كرده به ایجاد صور علمیه حالا ما كاری به اعیان خارجی نداریم در آن مرحله كه ذات بوده و صور علمیه نبوده در همان مرحله اثبات جهل برای ذات شده است

 تلمیذ: یعنی خلقت نداریم تنزل صور است فقط

 استاد: احسنت

 تلمیذ: یعنی صور علمیه متنزل می‌شود و این وجودات خارجی در او است

 استاد: بله بله بله

 تلمیذ: ربط عالم ثابت

 استاد: بله ثابت و قدیم هم به همین است

 تلمیذ: چطور می‌شود آن بالا در این پایین ...

 استاد: ان‌شاءالله دیگر این را می‌گذاریم برای فرصت و وقت دیگر چشم در خدمتیم ولی خب این مقدار را دیگر ما به این مسئله فعلا رسیدیم كه تمام صور علمیه كه جنبه علّی دارند چون اینها جنبه علی دارند نسبت به تحقق اشیاء چون یكی از علل اربعه خود همان علت صوری است علت صوری است یكی از علل برای تحقق اشیاء است و این علت صوری باید وجود خارجی داشته باشد این وجود خارجی باید روی كاغذ باشد وقتی كه معمار می‌خواهد یك بنایی را بسازد همین طوری نمی‌تواند آجر بچیند بعد به عمله بگوید خب آن جا را هم بچین نه باید كاغذ داشته باشد این جا ستون باشد این جا فرض كنید كه دیوار چند سانتی باشد این جا طبقه باشد طبق آن این علت صوری یا این كه علت صوری این متصل با نفس بشود به هر حال ما بدّی از تحقق علت صوری نداریم این علت صوری اشیاء كه از او تعبیر می‌شود به علم عنائی حق بقایش به بقای آن وجود و احدیت الذات بوده است یعنی از زمانی كه ذات اقدس حق وجود خارجی داشته است اگر چه این زمان گفتم غلط است یعنی در برهه‌ای كه ذات وجود خارجی داشته است این صور اعیان خارجی همراه با ذات وجود خارجی داشته این مربوط به خود صور خارجی حالا بیاییم ببینیم كه این خود این اعیان خارجی از نقطه نظر زمان چه حكمی‌بر آنها می‌شود و چه نحوه ارتباطی بین این وجود حادث ذاتی و بین آن قدم ذاتی ما می‌توانیم این را برقرار كنیم به قدم ذاتی نه به صور علمیه منظور از قدم ذاتی در این جا نه قدم ذاتی استقلالی مثل ذات حق قدم ذاتی در تعبیری كه فلاسفه می‌آورند به عنوان قدم زمانی یعنی مافوق زمان و معلول ذات این دو جنبه كه تعبیر به قدم زمانی می‌شود حالا فرض كنید كه قدم ذاتی هم شما گفتید یعنی ذاتش قدیم است یعنی نفس تحقق خارجیش قدیم است منتهی قدمش این معلول قدم ذات است آن هم خیلی همچنین در این جا مشكلی به هم نمی‌زند ولی منظور در این جا این است كه بین قدم زمانی و حدوث زمانی حالا در اصطلاح اینها كه خیلی گیج نشویم بین قدم زمانی كه صور علمیه باشد و بین حدوث زمانی كه اشیاء خارجی باشد حالا این را چگونه بیاییم با هم دیگر ارتباط برقرار كنیم.

 تلمیذ: دیگر برای خود علم عنایی حق شما قائل به عالم مثال و ملكوت و اینها هستید چون صورت ... پس خداوند هم ذهن دارد تصور می‌كند و قو. ه خیال دارد

 استاد: خب اینها تمامش وجود خارجی دارد حالا ما كاری به ذهن و قوه خیال نداریم تنزل همان صورت علمیه به صورت خیال است نه این كه خدا خیال دارد تنزل آن صورت علمیه و ظهور آن صورت علمیه به صورت عواملی است كه یكی از آن عوامل عالم خیال است یكیش عالم معنا است یكیش عالم تغییر معانی و مفاهیم است یكی از آنها هم عالم شهادت و این چیزها

 تلمیذ: كلمه خلق مجاز می‌شود دیگر در تنزل

 استاد: بله معنای خلق به معنای ابراز و اظهار است نه معنای از سبقت عدم به وجود آوردن مسبوق به یك عدم خارجی بله

 تلمیذ: بعد منافاتی با این ندارد كه خود ما علت مادی آن علت صوری از علم عنائی حق است ولی علت مادی آن خود بشر باشد كه جبر پیش می‌آید وقتی علت صوری در علم عنائی حق وجود دارد

 استاد: نه نه آن بحث جبر و اینها را مطرح نكنید ما ان‌شاءالله در توضیح اگر رسیدیم حالا نمی‌دانم فردا بتوانم از عهده این قضیه بتوانم بربیایم در توضیح كیفیت نزول آن علم عنایی بحث وقتی كه رسید به آخر اصلًا مسئله جبر در كل نخواهد بود من یك چیزی یعنی شما الان نمی‌توانید انفصالی قائل بشوید بین اراده حق و بین تكون خارجی می‌توانید بگویید این انفصال موجب جبر است یا نه یك وحدت خارجی وجود دارد كه آن وحدت خارجی دو صورت مبدأی و صورت معلولی به خود می‌گیرد جبری نیست.

 این قضیه‌ای كه داریم مطرح می‌كنیم مشكلترین مسئله فلسفی است از این مسئله ما مشكلتر در فلسفه نداریم این كیفیت ربط حادث و قدیم لذا قدم به قدم ما باید بیاییم جلو اگر یك وقت یكی از این قدمها را بگذاریم بعد دوباره اشكالاتی پیدا خواهد شد ولی قدم به قدم بیاییم جلو چرا اینها كم كم یكی یك هر كدام از این مسائل در مواضع خودش قرار می‌گیرد ان‌شاءالله مسئله‌ای هم نیست.

 تلمیذ: این شعر حافظ پیش از این ... چطور از این ..

 استاد:

بودم آن روز من از طائفه درد کشان‌ \*\*\* که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان

1. سوره بقره (٢) قسمتى از آيه ٢٥٩ [↑](#footnote-ref-1)
2. ٢- سوره الکهف (١٨) قسمتى از آيه ١٩ [↑](#footnote-ref-2)